

## نقش باورهای کلامی در ارزیابی و فهم حدیث؛ مطالعه موردی مواجهه قرطبی با حدیث منزلت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۲

محمد علی موحدی<sup>۱</sup>  
محمد حسین حشمت پور<sup>۲</sup>

### چکیده

روش قرطبی در ارزیابی و فهم حدیث منزلت، آسیب‌هایی را به همراه داشته است. گستردگی و کثرت این آسیب‌ها در کنار قطعیت صدور و سادگی الفاظ و عبارات این حدیث، فرضیه تأثیرپیش فرض‌های اعتقادی وی را بر فقه الحدیث او به ذهن متبادر می‌سازد. این فرضیه آنگاه تقویت می‌شود که دانسته شود وی با خودداری از فحص طرق صدور این خبر، از تشکیل خانواده حدیثی نیز پرهیز نموده و با اصرار بر انحصار صدور حدیث منزلت به جریان‌ی خاصی، حجم انبوهی از مستندات را - که در فهم مقصود این خبر نقش داشته - به طور کلی نادیده گرفته است. افزون بر این، جزمیت پیشینی بر معنای مخالف حدیث، و شتاب در فهم عبارات و مقصود این خبر، تصویری را از این حدیث به دست داده که عوض سازگاری با مواضع صدور و انطباق بر متن و معنای آن، تنها به پیش فرض‌های کلامی نویسنده آن شبیه است و نیازهای کلامی او را برآورده می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: باورهای کلامی، فقه الحدیث، حدیث منزلت، قرطبی، خلافت.

۱. دانشجوی دکتری کلام اسلامی، دانشگاه قم (نویسنده مسئول) (movahhedima@gmail.com).  
۲. عضو هیات علمی دانشگاه قم، دانشکده الهیات، گروه فلسفه و کلام (mhhemails@yahoo.com).

مطالعه آثار فریقین نشان می‌دهد که در باب نقش آفرینی باورهای کلامی در تفسیر آیات قرآن، پژوهش‌های متعدد و سودمندی صورت یافته،<sup>۳</sup> اما بحث از تأثیر این باورها در ارزیابی و فهم احادیث، دست کم در قالب پژوهش‌های مستقل، کمتر مورد توجه بوده است.<sup>۴</sup> این امر با توجه به تأثیرات شگرف مبانی کلامی در سطوح مختلف علم الحدیث، اعم از رجال و مبانی توثیق روایت تا ارزیابی‌های سندی و دلالتی، ضرورت پرداختن به چنین مسائلی را بیش از پیش روشن می‌سازد. این‌که جزم‌گرایی کلامی یک عالم دینی چه دستاوردها یا آسیب‌هایی را در مواجهه با احادیث به همراه داشته، چه گره‌هایی را گشوده، یا چه کژفهمی‌هایی را به بار آورده، مسأله‌ای است که تحقیقات گسترده در فقه الحدیث باید به آن بپردازد. متن حاضر برای پیش برد این هدف، به مطالعه و تحلیل مواجهه محمد بن احمد قرطبی (م ۶۷۱ق)، یکی از مشهورترین عالمان سده هفتم هجری، با حدیث منزلت می‌پردازد. قطعیت در صدور، شهرت روایی، فراوانی طرق، حضور در مصادر فریقین، مواضع متعدد صدور، سادگی الفاظ و ترکیبات و از همه مهم‌تر، برخورداری از تاریخی بلند در مباحث کلامی مقارن، حدیث منزلت را به عنوان نمونه‌ای مناسب برای بررسی نقش باورهای کلامی در ارزیابی و فهم حدیث مورد توجه قرار داده است.

محوریت بخشی به قرطبی، فقیه مالکی و متکلم اشعری مسلک باختر، و رویکرد انتقادی وی به حدیث منزلت نیز از دو جهت مورد توجه است: اولاً جایگاه علمی او با اوصافی چون «امام متفطن متبحر فی العلم»<sup>۵</sup> و با عباراتی چون «من الغواصین علی معانی الحدیث»<sup>۶</sup> مورد تمجید قرار گرفته؛ و ثانیاً دامنه اظهارات وی در باب خبر منزلت، اسانید، طرق، موارد صدور، متن و دلالت این حدیث را درنوردیده است. از آن جایی که این آسیب‌ها متوجه ساده‌ترین و روشن‌ترین مراحل ارزیابی و فهم یک حدیث است، به هیچ روی محتمل نیست

۳. برای نمونه رک: مبانی کلامی امامیه در تفسیر قرآن؛ پیش فرض‌ها و مبانی کلامی در فهم و تفسیر آیات قرآن؛ تحلیل تحول آراء تفسیری مفسران با تکیه بر مولفه ایدئولوژی.

۴. اگر چه آیت الله خوئی در مقدمه معجم رجال الحدیث و آیت الله میلانی در جلد نخست جواهر الکلام فی المعرفة الإمامة و الإمام بحث‌هایی در این خصوص داشته‌اند، اما تک‌نگاری‌های اندکی در این باب در دست است. برای نمونه بنگرید به: «رهیافتی بر تأثیر باورهای کلامی بر ارزیابی و متن حدیث».

۵. تاریخ الإسلام، ج ۱۵، ص ۲۲۹.

۶. شذرات الذهب، ج ۵، ص ۳۳۵.

که حدیث شناس مشهوری چون قرطبی، نسبت به این آسیب‌ها بعضاً یا تماماً ناآگاه بوده باشد. در نتیجه، این فرضیه به شدت مورد اعتنا قرار می‌گیرد که پیش فرض‌های کلامی و قطع بر معنای مخالف حدیث، در بروز این آسیب‌ها نقش آفرین بوده است. امید است متن حاضر، زمینه پژوهش‌های روشمند برای کشف آسیب‌ها و موانع گوناگون ارزیابی و فهم حدیث را فراهم آورد، و راهی را برای سنجش آسیب‌های مشابه در دیگر احادیث بگشاید.

### ۱. مواجهه قرطبی با حدیث منزلت

حدیث رسول خدا ﷺ مبنی بر «یا علی! أنت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؛ ای علی، تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی، مگر آن‌که پس از من، پیامبری نخواهد بود» - که به خبر منزلت مشهور است - از دیرباز کانون توجه عالمان فریقین و محل کفت و گوهای کلامی مقارن بوده است. پاسخ‌های شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) به ناقدان این خبر،<sup>۷</sup> و تألیف یک اثر کلامی مستقل درباره معنای این حدیث توسط شیخ مفید (م ۴۱۳ ق)،<sup>۸</sup> در کنار دو تکیه‌نگاری حدیثی از ابن عقیله (م ۳۳۲ ق)<sup>۹</sup> و ابوطالب أنباری (م ۳۵۶ ق)،<sup>۱۰</sup> افزون بر آن‌که تاریخ بلند مباحث کلامی ذیل این حدیث را به تصویر می‌کشد، از دامنه وسیع و حساسیت عمیق این اختلافات نیز حکایت می‌کند. قرطبی در تفسیر خود، *الجامع لأحكام القرآن* - که در منظومه میراث اهل سنت، «من أجل التفاسیر وأعظمها نفعاً»<sup>۱۱</sup> تلقی شده، و با اوصافی چون «عظیم الشأن»<sup>۱۲</sup> مورد تمجید قرار گرفته است - ذیل آیه جعل خلیفه بر زمین (سوره بقره، آیه ۳۰)، به بحث در خصوص خلافت پس از پیامبری پردازد و پس از ارائه نکاتی، احتجاج عالمان امامی به خلافت حضرت امیر را مورد توجه قرار می‌دهد. وی به هنگام تبیین ادله عالمان امامی به مسئله خلافت، خبر غدیر و حدیث منزلت را به پیش می‌کشد، و در مقام تقریر احتجاج عالمان امامی به خبر منزلت چنین می‌نویسد:

سخن پیامبر به علی: «أنت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

۷. معانی الأخبار، ص ۷۹-۷۴.

۸. رک: فهرست النجاشی، ص ۲۹۹.

۹. رک: همان، ص ۹۴؛ نیز: فهرست الطوسی، ص ۷۰.

۱۰. رک: فهرست النجاشی، همان، ص ۲۳۳.

۱۱. هدایة القاری، ج ۲، ص ۸۱۱.

۱۲. تاریخ الاسلام، همان.

عالم‌ان امامی می‌گویند: منزلتِ هارون شناخته شده است. او شریک موسی در امر نبوت بود که این منزلت در علی نیست. او برادر [نسبی] موسی بود، که این منزلت [نیز] در علی نیست. و او خلیفه بود، پس دانسته می‌شود که مراد از منزلتِ هارون [که به علی نسبت داده می‌شود]، [فقط] همین خلافت است ...<sup>۱۳</sup>

وی پس از بیان شیوه استدلال عالم‌ان امامی، انتقادات خود را چنین می‌نگارد:

اختلافی نیست که پیامبر از منزلت هارون نسبت به موسی، خلافت پس از خودش را قصد نکرده است؛ [زیرا] اختلافی نیست که هارون پیش از موسی وفات کرده است ... و خلیفه پس از موسی نبوده است. پس اگر پیامبر خلافت [پس از خود را] از حدیث منزلت اراده کرده بود، باید می‌فرمود: اَنْتَ مِنْی بَمَنْزِلَةِ یُوشَعَ مِنْ مُوسَى. پس وقتی که پیامبر چنین نگفته است، معلوم می‌شود که چنین چیزی را قصد نکرده، بلکه منظور او تنها این بوده که من تو را خلیفه خود بر خانواده‌ام در زمان حیاتم و هنگامی که در میان آنان نیستم، قرار می‌دهم؛ همان‌گونه که هارون خلیفه موسی بر قوم او بود، آن هنگام که برای مناجات پروردگارش از میان آنان خارج شده بود؛ چه این که به طور قطع گفته می‌شود که صدور حدیث منزلت در جریان غزوه تبوک و استخلاف علی در مدینه بر خانواده و قوم پیامبر بوده است ... اگر با استخلاف علی در غزوه تبوک، خلافت او ثابت شود، پس علی در امر خلافت شریک دارد؛ زیرا پیامبر در تمام غزوات مردی از اصحاب خود مانند ابن ام مکتوم و محمد بن مسلمة و غیر ایشان را به عنوان خلیفه خود قرار داده است. [ضمن این‌که] محور نقل حدیث منزلت سعد بن ابی وقاص است و این حدیث، خبری واحد است؛ در حالی که در مقابل آن، خبری درباره ابوبکر و عمر است که نشان می‌دهد آنان به خلافت سزاوارترند. همانا پیامبر فرمود: «أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ بَمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»؛ چرا که این حدیث ابتدائاً صادر شده، ولی حدیث مربوط به علی به سببی خاص و در جریان خاص صادر شده است. پس واجب است که ابوبکر سزاوارتر از او به خلافت باشد. وَاللَّهُ أَعْلَمُ.<sup>۱۴</sup>

۱۳. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۷.

۱۴. همان.

آن گونه که نشان داده خواهد شد، آسیب‌ها و موانع متعددی در راه ارزیابی و فهم حدیث منزلت سبب شده تا قرطبی از فهم صحیح آن بازماند. به طور کلی می‌توان این آسیب‌ها یا موانع را به سه حوزه تقسیم نمود:

۱. آسیب‌های دست‌یابی به طرق و ارزیابی اسانید؛

۲. آسیب‌های فهم متن؛

۳. آسیب‌های فهم مقصود.

متن پیش‌رو، پیش از پرداختن به این آسیب‌های سه‌گانه فوق، تفاوت وجه تقریر قرطبی را از احتجاج عالمان امامی روشن می‌سازد و در انتها رویکرد جدلی او را مبنی بر سزاوارتر بودن دیگران به خلافت پاسخ می‌گوید.

## ۲. تمایز وجه استدلال عالمان امامی و تقریر ارائه‌شده از سوی قرطبی

قرطبی به هنگام تقریر وجه احتجاج عالمان امامی به خبر منزلت، سخن خود را به هیچ یک از اصحاب امامیه نسبت نمی‌دهد. این امر در حالی است که او در مقدمه الجامع لأحكام القرآن شرط می‌کند که هر جا مطلبی را نقل می‌نماید، آن را به صاحبش برگرداند و گزارش خود را مستند سازد؛<sup>۱۵</sup> اما با این حال، به هنگام بحث در باب حدیث منزلت (در همان صفحات ابتدایی جلد نخست)، از روش مورد تعهد خود عدول می‌نماید. جست و جودر آثار اندیشمندان امامی پیش از او، و حتی پس از او، نشان می‌دهد که چنین تقریری از حدیث منزلت، نزد اصحاب امامیه سابقه ندارد. به نظر می‌رسد قرطبی چنین استدلالی را از ابن حیون مغربی (م ۳۶۳ ق) - که عالمی اسماعیلی مذهب است - اخذ کرده<sup>۱۶</sup> و بی‌جهت آن را به اصحاب امامیه نسبت می‌دهد.

میان تقریر قرطبی و آنچه که در نصوص اندیشمندان امامی ارائه شده، دست‌کم یک فرق اساسی وجود دارد. صاحب الجامع لأحكام القرآن به گونه‌ای سخن می‌راند که گویی حدیث منزلت، حداکثر یک منزلت را برای حضرت امیرالمؤمنین ثابت می‌نماید؛ در حالی که اندیشمندان امامی، نه تنها در قالب بیان احادیث و اسباب صدور این حدیث به منزلت‌هایی دیگر اشاره داشته‌اند، بلکه صریحاً در مقام بیان معنای خبر منزلت، و نیز در جایگاه احتجاج به این حدیث، به نیکویی به تحقق جمیع منازل هارونی در حضرت

۱۵. همان، ج ۱، ص ۳.

۱۶. شرح الأخبار، ج ۱، ص ۹۷.

امیرالمؤمنین استدلال کرده‌اند. شیخ صدوق در معانی الأخبار، به جمیع منازل ظاهری و باطنی - که عقل آن را تخصیص نمی‌زند - اشاره می‌کند.<sup>۱۷</sup> همچنین شیخ مفید در الإرشاد به هنگام ذکر دلایل امامت حضرت امیرالمؤمنین، به حدیث منزلت اشاره می‌نماید و صریحاً به برخورداری حضرت امیرالمؤمنین از جمیع منزلت‌های هارون نسبت به موسی، سخن به میان می‌آورد.<sup>۱۸</sup> همو در الإفصاح نیز پس از نقل حدیث منزلت به همین معنا اشاره کرده و می‌نویسد:

این منازل همگی برای هارون نسبت به موسی در زمان حیات او متحقق است و لازم است که همگی این منازل برای امیرمؤمنان متحقق باشد مگر آنچه که پیامبر بنا بر ظاهر لفظ استثناء کرده است.<sup>۱۹</sup>

کراجکی (م ۴۴۶ ق) نیز در کنز الفوائد در فصلی مستقل به صحیح استدلال حدیث منزلت برخلاف حضرت پرداخته و به روشنی از وجود جمیع منازل هارونی در حضرت امیرالمؤمنین سخن گفته است:

جمیع منازل هارون برای او ثابت است، مگر اخوت [نسبی] که عرف آن را تخصیص می‌زند و نبوت که [در متن حدیث] استثناء شده است.<sup>۲۰</sup>

سید بن طاووس نیز با توجه به تحقق منازل متعدد در حضرت امیرالمؤمنین فصلی را در کتاب سعد السعد تحت عنوان «فی بعض منازل هارون من موسی» می‌گشاید و ذیل آن چنین می‌نویسد:

... أنت منی بمنزلة هارون من موسی، مشتمل بر خصائص عظیمی چون خلافت است.<sup>۲۱</sup>

عالمان امامی متأخر و معاصر نیز هر یک به گونه‌ای از تحقق جمیع مراتب و منازل هارونی در حضرت امیر سخن رانده‌اند.<sup>۲۲</sup> افزون بر اصحاب امامیه، برخی از اندیشمندان مخالف نیز

۱۷. معانی الأخبار، ص ۷۵.

۱۸. الإرشاد، ج ۱، ص ۹.

۱۹. الإفصاح، ص ۳۳.

۲۰. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲۱. سعد السعد، ص ۴۳.

۲۲. برای نمونه، رک: عبقات الأنوار، ج ۱۱، ص ۳.

به این نکته تصریح کرده‌اند. برای نمونه شارح معتزلی نهج البلاغه در توضیح حدیث منزلت می‌نویسد:

فأثبت له جميع مراتب هارون عن موسى.<sup>۲۳</sup>

لذا جزاستثنای نبوت در متن حدیث، جمیع منازل هارونی را در حضرت امیرالمؤمنین متحقق می‌دانند، مگر آن‌که قطع عقلی یا عرفی، یک منزلت خاص، مثل اخوت نسبی را تخصیص بزند. هر چند که علاوه بر اخوت ایمانی، بدون تردید برادری خاصی که حضرت رسول میان خود و حضرت امیرالمؤمنین معقود فرمودند، در این حدیث مورد توجه است. زیرا یکی از مواضع صدور حدیث منزلت به جریان اخوت اختصاص دارد.

در نتیجه به خلاف اسلاف اصحاب امامیه، قرطبی به جای بحث از منازل هارون، از منزلت هارون سخن گفته است؛ آن هم به گونه‌ای که گویی این حدیث از نظر امامیه حداکثر مثبت تنها یک منزلت هارونی در حضرت امیرالمؤمنین خواهد بود. به عبارت دیگر، در این حدیث، اصحاب امامیه اصل را بر تحقق جمیع منازل هارونی در حضرت امیرالمؤمنین دانسته‌اند؛ اما قرطبی اصل را بر اثبات تنها یک منزلت قرار داده است. قرطبی از میان سه منزلتی که برای هارون یاد کرده، از این جهت منزلت خلافت را پذیرفته است که اولاً گویی منزلت چهارمی در کار نیست، و ثانیاً امکان اتصاف حضرت امیرالمؤمنین به دو منزلت دیگر منتفی است؛ در حالی که بنا بر آیات قرآن حضرت هارون از منازل متعدد دیگری نیز چون «وزارت»، «شراکت در امر»، «شد از» و «اصلاح در قوم» نیز بهره مند بوده است.<sup>۲۴</sup> نحوه استدلال عالمان امامی به جمیع منازل هارونی در این حدیث را در گفتار مربوط به آسیب‌های فهم متن ارائه می‌شود.

### ۳. آسیب‌های دست‌یابی به اسانید، طرق و مواضع صدور حدیث

ناآشنایی قرطبی با کمیت و کیفیت اسانید و مواضع صدور حدیث منزلت، نه تنها این خبر را در نگاه او تا سرحدّ یک خبر واحد مفرد - که نسبت به صحت آن نیز سکوت می‌کند - فروکاهیده، بلکه صدور آن را به یک جریان خاص اختصاص داده است. همین امر آسیب‌های مهمی را در مقام فهم متن حدیث منزلت برای او پدید آورده است. از این جهت

۲۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۱.

۲۴. سوره طه، آیه ۲۹-۳۲؛ سوره فرقان، آیه ۳۵؛ سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

بحث دقیق در باب مواضع صدور، کمیت اسانید، و کیفیت اسانید خبر منزلت در تراث حدیث عامه ضرورت دارد.

### ۳-۱. پندار اختصاص صدور حدیث منزلت به جریان تبوک

سخن از اختصاص صدور خبر منزلت به یک واقعه یا جریان خاص، با توجه به تعدد و کثرت موارد صدور این حدیث به هیچ روی قابل دفاع نیست. اینک فهرستی از صدور این حدیث در میراث مکتوب اهل تسنن ارائه می شود:

۱. به هنگام ولادت امام حسن،<sup>۲۵</sup>
۲. به هنگام ولادت امام حسین،<sup>۲۶</sup>
۳. در جریان سد الأبواب،<sup>۲۷</sup>
۴. به هنگام عقد اخوت،<sup>۲۸</sup>
۵. به هنگام بیان فضائل امیرالمؤمنین به ام سلمه،<sup>۲۹</sup>
۶. به هنگام بیان فضائل فرزندان حضرت ابوطالب،<sup>۳۰</sup>
۷. به هنگام نقل فضائل برخی از اصحاب در مسجد،<sup>۳۱</sup>
۸. به هنگام اخبار پیامبر از ورود امیرالمؤمنین به نزد خویش به انس بن مالک،<sup>۳۲</sup>
۹. به هنگام بیان فضائل حضرت امیرالمؤمنین به سلمان،<sup>۳۳</sup>
۱۰. به هنگام بیان فضائل حضرت امیرالمؤمنین به ام سلیم،<sup>۳۴</sup>
۱۱. در حضور جمعی از اصحاب،<sup>۳۵</sup>

۲۵. تاریخ الخمیس، ص ۴۱۸؛ شرف المصطفی، ج ۵، ص ۳۴۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۰.

۲۶. همانجا.

۲۷. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۹؛ مناقب الخوارزمی، ص ۱۰۹.

۲۸. فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۳۸ و ۶۶۶؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۲۲۰؛ الشریعه، ج ۴، ص ۲۰۴۱.

۲۹. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۲.

۳۰. همان، ج ۴۱، ص ۱۸.

۳۱. اخبار اصبهان، ج ۹، ص ۴۹۷.

۳۲. مناقب ابن مردویه، ص ۶۱ و ۶۰.

۳۳. العسل المصغی، ص ۲۷۳.

۳۴. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۷.

۳۵. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۶۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۶۷؛ ریاض النضره، ج ۱، ص ۲۴۴؛ سمط التجوم



۱۲. در مناجات بعد از نماز در کوه ثبیر،<sup>۳۶</sup>  
 ۱۳. در پاسخ به صخر بن حرب،<sup>۳۷</sup>  
 ۱۴. پس از فتح خیبر توسط حضرت امیرالمؤمنین،<sup>۳۸</sup>  
 ۱۵. به هنگام مناجات نزد أسماء بنت عمیس،<sup>۳۹</sup>  
 ۱۶. در غزوه تبوک،<sup>۴۰</sup>  
 ۱۷. در جریان نزول آیه ولایت،<sup>۴۱</sup>  
 ۱۸. در غدیر خم.<sup>۴۲</sup>

غیر از مواضع هیجده گانه فوق، مواضع فراوان دیگری نیز از صدور خیر منزلت وجود دارد که در آثار شیعی گزارش شده است. لذا به هیچ وجه قول به اختصاص صدور این خبر به جریان خاصی پذیرفتنی نیست؛ زیرا کمیت و کیفیت اسانید حدیث منزلت در مواضع دیگر (مواضع غیر از تبوک) بسیار مطلوب است و نمی توان وجهی منطقی و علمی برای ترک آن مواضع دست و پا کرد.

### ۳-۲. حدیث منزلت از حیث معیارهای کمی در نقل حدیث

حدیث منزلت از پرتکرارترین احادیث نبوی است. مطالعه میراث حدیثی عامه نشان می دهد که شمار فراوانی از اصحاب رسول گرامی اسلام خبر منزلت را به طور مستقیم از پیامبر گزارش کرده اند.

ابن عبدالبر (م ۴۶۳ ق) پس از ذکر شمار فراوانی از صحابه ناقل این حدیث، می نویسد:

البته گروه دیگری نیز این حدیث را روایت کرده اند که ذکر اسامی آنها به درازا می کشد.<sup>۴۳</sup>

- العوالی، ج ۲، ص ۱۰.  
 ۳۶. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۶.  
 ۳۷. همان، ج ۲، ص ۴۱۸.  
 ۳۸. شرف المصطفی، ج ۵، ص ۵۱۴؛ مناقب الخوارزمی، ص ۱۲۹.  
 ۳۹. مناقب الخوارزمی، ص ۲۷۷.  
 ۴۰. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۰۸، و ج ۵، ص ۱۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰-۱۲۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۱؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱ و ۳۰۴؛ نیز رک: نفحات الأزهار، ج ۱۷، ص ۱۷۵-۱۷۶.  
 ۴۱. تفسیر الطبرانی، ج ۲، ص ۴۸۵؛ الكشف والبیان، ج ۴، ص ۸۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۳۰.  
 ۴۲. وفيات الأعیان، ج ۵، ص ۲۳۱.  
 ۴۳. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۷.

ابن عساکر (م ۵۷۱ ق) در تاریخ مدینه دمشق، حدیث منزلت را از حدود بیست صحابی ذکر می‌کند.<sup>۴۴</sup> آیت الله میلانی در کتاب نگاه‌های به حدیث منزلت، بیست و دو تن از صحابه رسول خدا را نام می‌برد که حدیث منزلت از طریق آنان در مصادر عامه گزارش شده است.<sup>۴۵</sup> پژوهش پیشارو نشان می‌دهد که این رقم به طور قطع بیش از این است. فهرست ذیل بخش مهمی از گزارش‌های حدیث منزلت را پوشش داده است:

۱. حضرت امیرالمؤمنین،<sup>۴۶</sup>
۲. سعد بن ابی وقاص،<sup>۴۷</sup>
۳. جابر بن عبدالله،<sup>۴۸</sup>
۴. عبدالله بن عباس،<sup>۴۹</sup>
۵. ابوسعید خدری،<sup>۵۰</sup>
۶. زید بن ارقم،<sup>۵۱</sup>
۷. ام سلمه،<sup>۵۲</sup>
۸. ام کلثوم بنت فاطمه،<sup>۵۳</sup>
۹. اسماء بنت عمیس،<sup>۵۴</sup>
۱۰. عمر بن خطاب،<sup>۵۵</sup>

۴۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۳۰۶-۳۹۹.

۴۵. نگاه‌های به حدیث منزلت، ص ۲۱-۲۲.

۴۶. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۷.

۴۷. صحیح البخاری، همان؛ صحیح مسلم، همان؛ سنن الترمذی، همان؛ سنن ابن ماجه، همان؛ المستدرک علی الصحیحین، همان، ج ۳، ص ۱۰۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۷۰؛ خصائص امیرالمؤمنین، ص ۱۱۶؛ فضائل الصحابة للنسائی، ص ۱۳ و ۱۴؛ السنة، ص ۵۹۶؛ مسند الموصلی، ج ۲، ص ۵۷ و ۷۴.

۴۸. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۳۸؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۴؛ السنة، ص ۵۸۸.

۴۹. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰.

۵۰. مسند احمد، همان؛ البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۷۸؛ امالی ابن بشران، ص ۲۸۶.

۵۱. المصنف، ج ۷، ص ۴۹۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۰۷.

۵۲. مسند الموصلی، ج ۱۲، ص ۳۲۰؛ السنة، همان.

۵۳. مناقب الأسد الغالب، ص ۵.

۵۴. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۶۹؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵؛ امالی ابن سمعون، ص ۱۲۳.

۵۵. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۳۰۶-۳۹۹.

۱۱. عبد الله بن عمر،<sup>۵۶</sup>
۱۲. جابر بن سمره،<sup>۵۷</sup>
۱۳. ابوايوب،<sup>۵۸</sup>
۱۴. معاويه،<sup>۵۹</sup>
۱۵. براء بن عازب،<sup>۶۰</sup>
۱۶. سعيد بن زيد بن عمرو،<sup>۶۱</sup>
۱۷. نبيط بن شريط،<sup>۶۲</sup>
۱۸. عمرو بن عاص،<sup>۶۳</sup>
۱۹. زيد بن ابى اوفى،<sup>۶۴</sup>
۲۰. ابوهريره،<sup>۶۵</sup>
۲۱. انس بن مالك،<sup>۶۶</sup>
۲۲. سلمان فارسي،<sup>۶۷</sup>
۲۳. فاطمه بنت حمزه،<sup>۶۸</sup>
۲۴. حُبشى بن جنادة،<sup>۶۹</sup>

۵۶. المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۱۲۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۹-۱۴۲.
۵۷. تاريخ بغداد، ج ۳، ص ۲۸۹؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۲۴۷؛ مجمع الزوائد، همان.
۵۸. المعجم الكبير، ج ۴، ص ۱۸۴؛ مجمع الزوائد، همان.
۵۹. فضائل الصحابه لابن حنبل، ج ۲، ص ۶۷۵؛ بحر الفوائد، ص ۳۱۲.
۶۰. مجمع الزوائد، ص ۱۴۱.
۶۱. السنة، همان.
۶۲. تاريخ مدينه دمشق، همان.
۶۳. مناقب الخوارزمي، ص ۲۰۰.
۶۴. فضائل الصحابه لابن حنبل، ج ۲، ص ۶۳۸؛ الأحاد والمثاني، ج ۴، ص ۵۴۱، السنه، همان.
۶۵. تاريخ مدينه دمشق، همان.
۶۶. امالي، ابن سمعون، ص ۱۳۲.
۶۷. العسل المصفي، همان.
۶۸. تاريخ مدينه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۸۶.
۶۹. المعجم الاوسط، ج ۷، ص ۳۱۱؛ المعجم الصغير، ج ۲، ص ۱۳۷؛ المعجم الكبير، ج ۴، ص ۱۷؛ فضائل الصحابه لابن نعيم، ج ۶، ص ۴۷۹.

۲۵. ابوالطفیل،<sup>۷۰</sup>

۲۶. ابوذر،<sup>۷۱</sup>

۲۷. قیس بن سعد بن عباد،<sup>۷۲</sup>

۲۸. مالک بن حویرث،<sup>۷۳</sup>

۲۹. عقیل بن ابی طالب،<sup>۷۴</sup>

۳۰. عبدالله بن جعفر،<sup>۷۵</sup>

۳۱. نُفیع بن الحارث،<sup>۷۶</sup>

۳۲. محدوج بن زید.<sup>۷۷</sup>

اکنون که دانسته شد شمار فراوانی از اصحاب پیامبر، خبر منزلت را گزارش کرده‌اند و صدور این حدیث مواضع متعددی دارد، این پرسش مهم بیش از پیش خود را بروز می‌دهد که: دقیقاً چه عاملی سبب شده تا قرطبی حجم انبوهی از مستندات روایی را نادیده بگیرد؟! این امر در حالی است که اگر او به آثاری چون فضائل الصحابه نگاشته احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) یا تاریخ مدینه دمشق رجوع می‌کرد، بخش قابل توجهی از این مستندات یک جا در دسترس او قرار می‌گرفت! آیا فحص در میراث روایی و پیگیری طرق و مواضع صدور یک خبر و تشکیل خانواده حدیثی از مراحل ضروری ارزیابی و فهم یک حدیث به شمار نمی‌آید؟ اگر خوش بینانه بنگریم و صاحب الجامع لأحكام القرآن را به کتمان عمده انبوهی از مستندات متهم نکنیم، باید بگوییم: پیش فرض‌های کلامی وی، فهم یک حدیث ساده را برای وی دشوار نموده، و او به دلیل جزم کلامی مخالف بر معنای حدیث، خود را از تلاش علمی در این جهت بی‌نیاز انگاشته است. به عبارت دیگر قطع پیشینی او مبنی بر

۷۰. تاریخ مدینه دمشق، همان.

۷۱. تفسیر الطبرانی، همان؛ الكشف و البیان، همان؛ شواهد التنزیل، همان.

۷۲. ینابیع المؤده، ج ۱، ص ۳۰۸ و ۳۰۹ به نقل از کتاب سلیم.

۷۳. الشریعه، ج ۴، ص ۲۰۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۲۹۱

۷۴. تاریخ الکبیر، ج ۷، ص ۳۰۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۸، ص ۷؛ جامع الاخبار، ج ۳۷، ص ۳۱۹.

۷۵. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۳ و ۱۷۰.

۷۶. اسد الغابه، ج ۴، ص ۵۲۵.

۷۷. فضائل الصحابه لابن حنبل، ج ۲، ص ۶۶۳. البته در صحابی بودن او اختلاف شده است. رک: معرفة الصحابه،

ج ۵، ص ۲۶۴۶.

عدم دلالت یک خبر قطعی بر خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین، او را از جست و جوی اسانید، طرق، مواضع صدور این حدیث بی نیاز کرده و اجازه نداده است تا در یک فضای بی طرف - که شرط انصاف نگری و انصاف نگاری است - متن و مقصود حدیث را پی گیری کند. لذا به خطاهایی فاحش در فهم حدیث گرفتار آمده است. وی در همین بخش از تفسیر خود، و پیش از حدیث منزلت، حدیث غدیر را نیز حدیثی واحد تلقی کرده است!<sup>۷۸</sup> در حالی که هر دو حدیث یاد شده، به طور قطع متواترند.<sup>۷۹</sup> برای نمونه کنجی شافعی (م ۶۵۸ ق) عالم هم عصر با قُرطبی قول تواتر حدیث منزلت را به حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ ق) نسبت می دهد و می نویسد:

صحّت این حدیث مورد اتفاق است... و حاکم نیشابوری آن را متواتر دانسته است.<sup>۸۰</sup>

سیوطی (م ۹۱۱ ق) نیز در کتابی که با هدف درج احادیث متواتر نگاشته، حدیث منزلت را در شمار اخبار متواتر جای داده است.<sup>۸۱</sup> مطالعه میراث حدیثی عامه نشان می دهد که افزون بر صحت اسانید سایر مواضع صدور حدیث منزلت، دست کم بیست و پنج تن از سی و دو صحابی فهرست شده، خبر منزلت را در غیر از جریان تبوک نیز نقل کرده اند. لذا تواتر اجمالی صدور حدیث منزلت در غیر از جریان تبوک، مستقلاً ثابت است. به این معنا که: اگر تمام گزارش های مربوط به تبوک را نادیده بگیریم، باز هم خبر منزلت بی هیچ تردیدی متواتر است. این امر یعنی صحت و قطعیت عدم اختصاص صدور حدیث منزلت به جریان تبوک، در فهم این حدیث بسیار سودمند است.

### ۳-۳. حدیث منزلت از حیث معیارهای کیفی در نقل حدیث

اگرچه با عنایت به تواتر حدیث منزلت، بحث در باب صحّت آن، جنبه تشریفاتی دارد، اما زیننده است اگر بدانیم افزون بر نقل بخاری (م ۲۵۶ ق) و مسلم (م ۲۶۱ ق) در

۷۸. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۶.

۷۹. اسناد خطبه غدیر، ص ۲۸-۲۵؛ الأزهار المتنائة فی احادیث المتواترة، ص ۲۲۷.

۸۰. کفایة الطالب، ص ۲۸۳.

۸۱. الأزهار المتنائة فی احادیث المتواترة، ص ۲۸۱.

۸۲. تذکرة الخواص، ص ۳۱.

الصَّحِيحِينَ،<sup>۸۳</sup> اندیشمندان قابل اعتنایی چون ترمذی (م ۲۷۹ق) در السنن،<sup>۸۴</sup> حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ق) در المستدرک،<sup>۸۵</sup> ذهبی (م ۷۴۸ق) در تعلیق مستدرک،<sup>۸۶</sup> سبط بن جوزی (م ۶۵۴ق) در تذکرة الخواص<sup>۸۷</sup> و آلبانی (م ۱۹۹۹م) در آثار متعدّد خود،<sup>۸۸</sup> خبر منزلت را صحیح دانسته‌اند.

#### ۴. آسیب‌ها و موانع فهم متن حدیث منزلت

به رغم آن‌که فهم متن حدیث منزلت با توجه به روشنی الفاظ و سادگی ترکیبات آن، سهل است، اما شتاب در فهم همین عبارت ساده، آسیب‌های اثرآفرینی را به همراه داشته است. همان‌گونه که اشاره شد، قرطبی به جای بحث از منازل هارونی، تنها منزلتی واحد را از این حدیث فهم کرده است. این آسیب، دست‌کم دو اشکال جدی را پدید آورده: اولاً سایر منازل هارونی نادیده گرفته شده، و از همین جا نسبت به عدم کاربرد نام یوشع به جای هارون اعتراضی صورت گرفته است؛ و ثانیاً با تصور انحصار منازل هارونی به امر خلافت، امکان شراکت دیگر خلفا نیز در این فضیلت فراهم آمده است. اگر هر دو آسیب مذکور را متأثر از باورهای کلامی قرطبی تلقی نکنیم، دست‌کم آسیب دوم به طور قطع با مبانی کلامی او مرتبط است.

همچنین قرطبی در احصای منازل هارونی نیز تلاش مقرون به کفایتی نداشته است؛ چه این‌که از منازل متعدّد هارون نسبت به موسی که در قرآن و روایات نبوی به آن تصریح شده است، تنها به ذکر سه مورد بسنده کرده، و بی‌آن‌که توضیح مستدلی به میان آورد، تحقق منازلی چون «وزارت»، «شراکت در امر»، «اصلاح در قوم» و «شدّ از» را به طور کلی نادیده گرفته است.

۸۳. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۰۸، و ج ۵، ص ۱۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۸۴. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۱.

۸۵. حاکم در المستدرک در سه موضع، و در ذیل سه سند متفاوت به صحت این حدیث اشاره کرده است: احادیث ۳۲۹۴، ۴۵۷۵، و ۴۶۵۲. (المستدرک علی الصحیحین مع تعلیق ذهبی، ج ۲، ص ۱۶۷؛ ج ۳، ص ۱۳۲؛ ج ۳، ص ۱۴۳).

۸۶. ذهبی نیز در تعلیق خود بر المستدرک، حدیث دوم به ش ۴۵۷۵ را به شرط مسلم و حدیث سوم به ش ۴۶۵۲ را به طور مطلق صحیح دانسته است. (همان). این سه حدیث، غیر از روایاتی است که شیخین در صحیحین آورده‌اند.

۸۷. تذکرة الخواص، همان.

۸۸. صحیح وضعیف سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۹۳؛ صحیح وضعیف سنن الترمذی، ج ۸، ص ۲۲۴ و ۲۳۱.

همان طور که گفته شد، به خلاف قرطبی، اصحاب امامیه با استناد به حدیث منزلت، جز استثنای نبوت در متن حدیث، جمیع منازل هارونی را در حضرت امیرالمؤمنین متحقق می‌دانند. وجه استدلال اصحاب امامیه به جمیع منازل هارونی در حدیث منزلت را می‌توان این گونه تقریر نمود: حدیث منزلت از دو عبارت تشکیل شده است. یکی «انت منی بمنزلة هارون من موسی» و دیگری: «الا انه لا نبی بعدی». عبارت اول به طور مطلق و با اسم جنس «منزلت» - که مضاف علم (=هارون) واقع شده - همراه است و عبارت دوم «نبوت» را از آن استثناء کرده است. از آن جایی که استثنای بعد از اطلاق، افاده عموم می‌کند، حدیث منزلت ناظر به تحقق جمیع منازل هارونی در حضرت امیرالمؤمنین به استثنای نبوت است. مرحوم کراچکی نیز در پاسخ به این که چرا در حدیث منزلت فقط یک منزلت هارونی قصد نشده است، مثال روشنی بخشی را در انتهای کلام خود آورده است:

آیا نمی‌بینی که صحیح نیست که گفته شود: زید را دیدم، مگر عمرورا. ولی صحیح است که گفته شود: آن گروه را دیدم، مگر عمرورا. پس فساد سخن کسی که حدیث منزلت را به اثبات تنها یک منزلت واحد محدود می‌کند، روشن می‌شود.<sup>۸۹</sup>

میرحامد حسین هندی (م ۱۳۰۶ق) نیز در *عقبات الأنوار* در این خصوص می‌نویسد:

منزلت اسم جنس مضاف است بسوی علم پس عام باشد جمیع منازل را لصحة الاستثناء. و چون مرتبه نبوت را استثناء فرمود، جمیع منازل ثابته بهرون [=به هارون] برای حضرت امیر ثابت شد.

تراث حدیثی برجای مانده از اهل بیت علیهم السلام نیز از اقامه تنبیه و استدلال برای این موضوع تهی نیست. حضرت امیر خود در جهت برخورداری خویش از جمیع منازل هارونی می‌فرماید:

وَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرِ النَّبُوتَةِ فَلَوْ كَانَ مَعَ النَّبُوتَةِ غَيْرُهَا لَأَسْتَنَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ.<sup>۹۰</sup>

در واقع حضرت امیر در این عبارت می‌فرماید: اگر غیر از نبوت منزلت دیگری از منازل هارون وجود داشت که در من متحقق نبود، قطعاً رسول خدا آن منزلت را نیز مثل نبوت

۸۹. کنز الفوائد، ص ۱۷۰.

۹۰. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۰.

استثناء می فرمود. حال که چنین نیست، پس جمیع مراتب هارون در من ثابت است. بنابراین برخلاف تصور قرطبی، حدیث منزلت هرگز ناظر به یک منزلت واحد نیست، و از تحقق جمیع منازل هارونی در حضرت امیرالمؤمنین حکایت می کند.

#### ۵. آسیب ها و موانع فهم دلالت و مقصود حدیث منزلت

به نظر می رسد مهم ترین انتقادات قرطبی به دلالت حدیث منزلت بر خلافت حضرت امیرالمؤمنین برآمده از فهم ناتمام وی از مقصود این حدیث است. او که پیش تر با خودداری از تشکیل خانواده حدیثی به ورطه پنداشت صدور موردی این حدیث در افتاده بود، و با گمان انحصار موارد صدور این حدیث به جریان تبوک، از فهم صحیح متن حدیث و امانده بود، این بار با پندار اختصاص خلافت آن حضرت به زمان حیات پیامبر، و نیز با بی توجهی به سایر منازل هارونی و یکسان پنداشتن جایگاه حضرت هارون و حضرت یوشع، در دام آسیب های مهم تری گرفتار آمده است. در ادامه تنها به دو انتقاد وی به دلالت حدیث منزلت که ناشی از آسیب های فهم این حدیث است، اشاره می شود.

#### ۱-۵. پندار اختصاص خلافت حضرت امیرالمؤمنین به زمان حیات پیامبر

اگر چه برآیند اخبار فریقین، وفات هارون پیش از موسی را اجمالاً تقویت می کند، اما بر خلاف ادعای قرطبی این امر در معالم فریقین، بدون اختلاف نیست؛ چرا که برخی از بزرگان امامیه چون شیخ طوسی (م ۴۶۰) وفات هارون پیش از وفات موسی، و وصایت بلافصل یوشع بن نون را نامعلوم خوانده است.<sup>۹۱</sup> همچنین شمار قابل توجهی از روایات امامیه ظهور در تحقق خلافت هارون پس از وفات موسی دارد.<sup>۹۲</sup> اما اگر بنا بر قول مشهور، فرض وفات هارون پیش از موسی را بپذیریم، به دو دلیل کلی ذیل، خلافت حضرت امیرالمؤمنین پس از پیامبر قابل اثبات است.

#### ۵-۱-۱. تحقق شأن خلافت در حضرت امیرالمؤمنین

آنچه که بی شک از حدیث منزلت فهمیده می شود، شأنیت حضرت امیر برای خلافت پیامبر است. با توجه به شأنیت هارون برای خلافت موسی، تردیدی در این منزلت برای حضرت امیرالمؤمنین نسبت به پیامبر باقی نمی ماند. در واقع حدیث منزلت از تحقق

۹۱. الاقتصاد، ص ۲۲۶.

۹۲. التوحید، ص ۳۰۸؛ امالی الطوسی، ص ۵۴۵؛ الثاقب فی المناقب، ص ۶۷.



خلافت حضرت امیر در نبود پیامبر، به طور مطلق سخن می‌گوید؛ بدین معنا که هرگاه پیامبر حضور نداشته باشد، و امیرالمؤمنین حضور داشته باشد، امیرالمؤمنین جانشین ایشان خواهد بود. به عبارت دیگر، شأن و شایستگی خلافت در حضرت هارون و حضرت امیرالمؤمنین متحقق است، و این شأن با دو شرط بالفعل خواهد شد. یک: با نبود موسی یا پیامبر، و دو: با وجود هارون یا علی.

بنا بر فرض قرطبی، هارون پس از موسی زنده نبوده است که بخواید خلافتی داشته باشد. لذا اعتراض قرطبی نسبت به عدم خلافت هارون پس از موسی سالبه به انتفای موضوع است. به فرض محال اگر هارون پس از موسی زنده بود و خلیفه موسی نبود، آنگاه اعتراض قرطبی وجه معناداری می‌یافت. اما ناگفته آشکار است که اگر هارون پس از موسی زنده بود، قطعاً او خلافت موسی را به عهده داشت. زیرا شأن خلافت در او متحقق بوده است.

میرحامد حسین در ادامه عبارت قبل چنین می‌نویسد:

و از جمله آن منازل صحت امامت و افتراض طاعت هم هست. اگر هارون بعد از موسی زنده می‌بود، زیرا که در حال حیات موسی این مرتبه داشت، بعد از وفات موسی اگر این مرتبه ازو زائل می‌شد، لازم می‌آمد عزل او. و عزل نبی جائز نیست ...

بنابراین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز با استناد به خبر منزلت همواره شأن خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله را داراست و مادامی که او باشد و پیامبر نباشد، خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله است. در جریان تبوک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه هستند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند، و بدین ترتیب آن حضرت جانشین پیامبرند. با همین تقریر، پس از وفات پیامبر نیز آن حضرت جانشین پیامبر خواهد بود. خود جناب خاتمیت در ادامه حدیث منزلت، واضحاً و دقیقاً به همین معنا تصریح فرموده‌اند. در حدیث صحیح السنندی که حاکم و ذهبی و ابن ابی بکر هیثمی (م ۸۰۷ ق) به صحت آن اعتراف کرده‌اند،<sup>۹۳</sup> چنین آمده است:

أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ، إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي.<sup>۹۴</sup>

۹۳. حاکم در المستدرک و ذهبی در تعلیقه‌ی بر آن، به صحت سند حدیث تصریح کرده‌اند. (المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲) هیثمی در مجمع الزوائد نیز سند روایت را صحیح دانسته است. (مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۰)

۹۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۰؛ المستدرک علی الصحیحین، همان.

به عبارت دیگر، پیامبرگرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

هرگاه که من نباشم و توباشی، به طور قطع، تو خلیفه من هستی!

ابن ابی عاصم (م ۲۸۷ ق) نیز همین خبر را با یک تفاوت در انتهای متن، گزارش کرده است:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ نَبِيًّا، إِنَّهُ لَا يَتَّبِعُنِي أَنْ أَدْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي.<sup>۹۵</sup>

سند این روایت نیز بنا بر تحقیق صحیح است. آلبانی سند روایت را معتبر می داند.<sup>۹۶</sup> افزون بر این، در خبری دیگری که حاکم نیشابوری آن را صحیح دانسته، چنین آمده است:

أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟... فَإِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِي أَوْ لِيكَ. هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ وَلَمْ يُخْرَجْهُ.<sup>۹۷</sup>

عبارت «فَإِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِي أَوْ لِيكَ» نیز دقیقاً گویای همین معناست. در نتیجه، حتی اگر مواضع صدور حدیث منزلت منحصر به جریان تبوک هم باشد - که قطعاً نیست - باز هم به دلالت این خبر خدشه‌ای وارد نمی‌گردد. این معنا از این حدیث آنقدر صریح و آشکار است که عمرو بن قیس (م ۱۴۶ ق) و سفیان ثوری (م ۱۶۱ ق) به روایان حدیث توصیه می‌کردند خبر منزلت را گزارش نکنند!<sup>۹۸</sup> همین وضوح در دلالت حدیث سبب می‌شد که وقتی سعد بن ابی وقاص خبر منزلت را گزارش می‌کرد، مخاطبان او با دیده تردید و تعجب از او می‌پرسیدند: آیا واقعاً خودت این سخن را از پیامبر شنیده‌ای؟!<sup>۹۹</sup> به راستی اگر حدیث منزلت صرفاً بیان‌گریک استخلاف ساده و کوتاه، آن هم در میان خانواده رسول خداست، این حساسیت‌ها چه معنایی دارد؟

۱-۲. شراکت در امر مقامی بالاتراز خلافت و در بردارنده آن

شراکت در امر یکی از منازل مهم هارونی است که به استناد حدیث منزلت، این منزلت

۹۵. السنة، ج ۲، ص ۵۶۵.

۹۶. ظلال الجنة، ج ۲، ص ۳۳۷.

۹۷. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۶۷.

۹۸. معرفة الثقات، ص ۱۴۶.

۹۹. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۶۶.

نیز در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متحقق است. این مقام، مقامی بالاتر از خلافت است که آن را در بردارد. بی شک با توجه به آیات سوره طه، شراکت در امر، منزلتی غیر از وزارت و شدّ از آن است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه، که سال ها پس از وفات پیامبر آن را ایراد فرموده است، ویژگی هایی از جمله دیدار و شنیدار وحی نخستین، دیدار نور وحی و استشمام ریح نبوت را برای خود برمی شمرد<sup>۱۱</sup> که این اوصاف جز با مفهوم شراکت در امر قابل توجیه نیست. این جایگاه، یعنی شراکت در امر پیامبر، در جریان قرائت آیات سوره برائت بر مشرکان نیز به خوبی ظهور کرده است. این که کار پیامبر را کسی جز او، و جز حضرت امیرالمؤمنین نمی تواند انجام دهد، حکایت گر شراکت حضرت امیرالمؤمنین در امر نبوت حضرت رسول است. بر خلاف تصور احتمالی قرطبی، شراکت در امر، التزامی با نبوت به معنای خاص خودش ندارد. زیرا شراکت در امر تبلیغ وحی بوده است نه در اخذ آن. صاحب شواهد التنزیل از رسول خدا چنین گزارش می کند:

اللَّهُمَّ! إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَكَ، وَأَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَشْرَحَ لِي صَدْرِي وَ تُبَيِّرَ لِي أَمْرِي وَ تَحْلِلَ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي لِيُنْفِقَهُ بِه قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلَيَّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي اشْدُدْ بِه أَرْزِي وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي.<sup>۱۱</sup>

پیش از حسکانی، طبرانی (م ۳۶۰ ق) و ثعلبی (م ۴۲۷ ق) نیز مشابه این خبر را گزارش کرده اند.<sup>۱۲</sup> در مصادر زیدی<sup>۱۳</sup> و امامی<sup>۱۴</sup> نیز شبیه چنین خبری موجود است. وجه استدلال به خلافت حضرت امیرالمؤمنین از طریق منزلت شراکت در امر را می توان چنین تقریر نمود: بدیهی است که با وجود شریک در امر، هیچ فرد دیگری حق به دست گرفتن امور را ندارد. به عبارت دیگر مادامی که حضرت امیرالمؤمنین به عنوان شریک امر پیامبر، در میان امت او باقی است، منصب خلافت به دیگران نخواهد رسید.

## ۲-۵. چرایی ذکر هارون به جای یوشع در حدیث منزلت

به زعم قرطبی اگر پیامبر از بیان این حدیث، خلافت پس از خود را قصد کرده بود، باید

۱۰۰. نهج البلاغه، ص ۳۰۰.

۱۰۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۶.

۱۰۲. تفسیر الطبرانی، همان؛ الكشف والبيان، همان.

۱۰۳. تفسیر الفرات، ص ۲۴۸.

۱۰۴. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۹۶.

می فرمود: انت منی بمنزلة یوشع من موسی؛ زیرا یوشع بن نون، پس از موسی، خلیفه آن حضرت بوده است، نه هارون. اما او توجه نکرده که حضرت رسول از بیان حدیث منزلت تنها یک فضیلت و یک منزلت را برای حضرت امیرالمؤمنین قصد نکرده‌اند. به عبارت دیگر، بحث صرفاً متوجه موضوع خلافت نیست. از همین جهت است که در جریان مؤاخات، پیامبر پس از بیان اخوت خود با حضرت امیرالمؤمنین، حدیث منزلت را متذکر می‌شوند. همچنین صدور حدیث منزلت در نام‌گذاری حسنین به فرزندان هارون و نیز در جریان سد الابواب، بیان‌گر آن است که حدیث منزلت کاربرد انحصاری در موضوع خلافت ندارد!

شکی نیست که منزلت‌هایی برای هارون نسبت به موسی وجود دارد که آن منازل نه در یوشع نسبت به موسی متحقق است، و نه احتمالاً در هیچ فرد دیگری از امت‌های پیشین نسبت به پیامبران قبلی. «اخوت»، «وزارت»، «شراکت در امر»، «شدّ از»، «اصلاح در قوم»، از جمله منزلت‌های مذکور قرآنی هارون نسبت به موسی است<sup>۱۰۵</sup> که هرگز یوشع این منازل را نسبت به موسی نداشته است. لذا برخلاف آنچه که قرطبی پنداشته، حدیث منزلت محدود به یک استخلاف ساده و کوتاه در میان زنان و کودکان نیست، بلکه آن گونه که برخی از اندیشمندان اهل سنت نوشته‌اند، «حدیث منزلت مفید مدحی است که برتر از آن مدحی وجود ندارد»<sup>۱۰۶</sup> و آن چنان‌که مصادر عامه از امام سجاد نقل کرده‌اند،<sup>۱۰۷</sup> حدیث منزلت به نیکویی از فضیلت امیرالمؤمنین بر جمیع امت پیامبر سخن می‌گوید؛ چه این‌که در میان بنی اسرائیل پس از موسی، هارون افضل از همگان بود!

افزون بر منازل مذکور، جریان استضعاف حضرت هارون در زمان غیاب حضرت موسی نیز در اوصاف و احوال هارونی ذکر شده که در برخی از روایات امامیه در ادامه حدیث منزلت بدان اشاره گردیده است. هارون در نبود موسی خلیفه می‌شود، و مردم فریب سامری را خورده و گوساله پرستی را پی می‌گیرند. هارون در میان قوم ضعیف می‌ماند و به ناچار مصلحت را در صبر کردن می‌یابد. امیرالمؤمنین نیز به استناد حدیث منزلت، هارون امت پیامبر است. آن حضرت نیز در نبود پیامبر، خلیفه امت اوست، اما غالب امت پیامبر از اطاعت وی سرپیچی می‌کنند. حضرت آن گونه که باید مورد

۱۰۵. رک: سوره طه، آیه ۲۹-۳۲؛ سوره فرقان، آیه ۳۵؛ سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

۱۰۶. فضائل الصحابه لعبد الغفار، جزء ۷، ص ۳.

۱۰۷. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۴۶.

حمایت واقع نمی شود و در حال استضعاف مأمور به صبر می گردد. لذا خود آن حضرت از زبان پیامبر چنین نقل کرده اند:

... وَأَخْبَرَنِي أَبِي مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَأَنَّ الْأُمَّةَ مِنْ بَعْدِي سَيَصِيرُونَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَمَنْ تَبِعَهُ وَالْعَجَلِ وَمَنْ تَبِعَهُ...<sup>۱۰۸</sup>

رسول خدا مرا باخبر ساخت که من نسبت به او به منزله هارون برای موسی هستم و فرمود: امت من پس از من، به مثابه هارون و پیروان او، و گوساله و پیروان آن خواهند شد (یعنی دو گروه حق و باطل خواهند شد).

امام مجتبی نیز در خطبه ای که بعد از معاهده با معاویه ایراد فرموده اند، به همین نکته تصریح می کنند:

وَقَدْ تَرَكْتُ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ خَلِيفَةُ مُوسَى فِيهِمْ وَاتَّبَعُوا السَّامِرِيَّ، وَ قَدْ تَرَكْتُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَبِي وَبَايَعُوا غَيْرَهُ، وَقَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا النَّبُوَّةَ؛<sup>۱۰۹</sup>

بنی اسرائیل هارون را ترک نمودند و سامری را تبعیت کردند؛ در حالی که می دانستند هارون خلیفه موسی در میان آنان است. این امت نیز، پدر مرا ترک نمودند و با غیر او بیعت کردند در حالی که از رسول خدا شنیده بودند که می فرمود: [ای علی!] تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی مگر در نبوت.

استضعاف حضرت امیرالمؤمنین در میان امت پیامبر و مشابهت آن با استضعاف هارون در میان سامری و تابعانش شواهد تاریخی مطلوبی دارد. ابن طیفور (م ۲۸۰ق) ادیب و تاریخ نگار متقدم عامه در خلال گزارش گفت و گوی آروی دختر حارث بن عبدالمطلب با معاویه چنین می نویسد:

پسر عموی سرور پیامبران در میان شما، به منزلت هارون نسبت به موسی شد، زمانی که می گفت: «ابن أمّ إن القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني»<sup>۱۱۰</sup>.

پس از او، ابن الوردی (م ۷۴۹ق) و زینب فواز (م ۱۳۳۲ق) از مؤرخان متأخر و معاصر اهل

۱۰۸. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۹۴.

۱۰۹. امالی الطوسی، ص ۵۶۰.

۱۱۰. سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

۱۱۱. بلاغات النساء، ص ۴۳.

سنت نیز، کفت و گوی این دو صحابی را در آثار خود درج کرده‌اند.<sup>۱۱۲</sup> لذا علاوه بر خلافت، منازل دیگری نیز از حدیث منزلت، از جمله استضعاف حضرت هارون در غیاب حضرت موسی، قصد شده است که بی‌شک، این منازل با عبارت «انت منی بمنزلة یوشع من موسی» مبین نمی‌شد.

اینک پس از بررسی آسیب‌های سه‌گانه قرطبی، شایسته است دیدگاه جدلی او در خصوص سزاوارتر بودن ابوبکر و عمر به امر خلافت نیز مورد بررسی واقع گردد.

### ۶. نقدی بر تحقق منازل هارونی در ابوبکر و عمر

قرطبی با پنداشت وحدت طریق و صدور موردی حدیث منزلت در خصوص حضرت امیرالمؤمنین و با بی‌توجهی به معیارهای کیفی نقل آن حدیث، کوشیده است تا بگوید: اگر قرار است حدیث منزلت، مثبت خلافت حضرت امیر باشد، پس حدیث ابوبکر و عمر منی بمنزلة هارون من موسی نیز حاکی از خلافت ابوبکر و عمر است. و به جهت صدور ابتدایی حدیث منزلت در شأن ابوبکر و عمر، آن دو نسبت به حضرت امیرالمؤمنین اولی به خلافت‌اند. این‌که او یک حدیث متواتر را - که شیخین نیز در صحیحین گزارش کرده‌اند - با یک خبر مفرد مطرود قرین ساخته، شاهدی دیگر بر تأثیر باورهای کلامی وی بر علم الحدیث او است؛ زیرا به هیچ وجه محتمل نیست که عالمی چون قرطبی نسبت به رجحان روایات مشترک بخاری و مسلم بر سایر روایات، آن هم روایات ضعیف منابع فروتر، ناآگاه بوده باشد. به هر روی، بنا به هریک از دلایل چهارگانه ذیل، حدیث مورد ادعای قرطبی محل اعتنا نیست.

#### ۶-۱. ضعف در سند

دست‌کم سه تن از رجال سلسله سند حدیث ابوبکر و عمر منی بمنزلة هارون من موسی، به نام‌های بُشَربن دَحیة، علی بن حسن شاعرو قَزَعَه بن سُوید ضعیف‌اند.<sup>۱۱۳</sup> برای نمونه قَزَعَه بن سُوید را أحمد بن حنبل (م ۲۴۱ق)، مضطرب الحدیث خوانده، یحیی بن معین (م ۲۳۳ق) به وی نسبت ضعف داده، و ابوحاتم (م ۲۷۷ق) وی را فردی «لیس بذاک القوی... و لیس بالمتین، و لا یحتج به» معرفی نموده و بخاری نیز حال او را با همان عبارت

۱۱۲. تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۱۶۲؛ الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، ج ۱، ص ۲۶.

۱۱۳. احادیث واژگونه، ص ۲۸-۳۰.

«لیس بذاک القوی» همراه کرده است. ابوداود (م ۲۷۳ق) و نسائی (م ۳۰۳ق) نیز وی را ضعیف قلمداد کرده‌اند.<sup>۱۱۴</sup> ابن حبان (م ۳۵۴ق) هم درباره او عبارت‌های کثیر الخطأ و فاحش الوهم را به کار برده است.<sup>۱۱۵</sup>

#### ۶-۲. اتهام به وضع

افزون بر ضعف سند، روایت مذکور، متهم به وضع است. ابن جوزی (م ۵۱۰ق) این حدیث را در ردیف احادیث موضوع برشمرده و علی بن حسن شاعر را متهم به وضع آن دانسته است.<sup>۱۱۶</sup> ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ق) نیز دیدگاه ذهبی در خصوص این حدیث را چنین نقل کرده است: «قال الذهبی: هذا كذب...».<sup>۱۱۷</sup> و سپس از زبان ذهبی متذکر شده است که علی بن حسن شاعر متهم به وضع این حدیث است.<sup>۱۱۸</sup>

#### ۶-۳. تعارض غیر قابل جمع با حدیث صحیح السنند

حتی اگر ادعا شود که عبارت «ابوبکر و عمر منی بمنزلة هارون من موسى» اجمالاً با مفاد حدیث منزلت امکان جمع دارد و این دو عبارت معارض با یکدیگر نیستند، در پاسخ می‌گوییم: در مصادر اهل تسنن، حدیثی با سند صحیح<sup>۱۱۹</sup> از ابن عباس گزارش شده که در آن، بهره مندی از منازل هارونی، از اختصاصات دهگانه حضرت امیرالمؤمنین برشمرده شده، به طوری که هیچ یک از اصحاب با آن حضرت در این فضائل دهگانه شریک نیست! لذا از آن جایی که این حدیث صحیح تحقق منازل هارونی را منحصر به حضرت امیرالمؤمنین می‌داند، خبر مورد ادعای قرطبی را ساقط می‌کند. ابن حنبل (م ۲۴۱ق) در مسند<sup>۱۲۰</sup> و حاکم (م ۴۰۵ق) در المستدرک<sup>۱۲۱</sup> از ابن عباس گزارش کرده‌اند که: «أف وتف بر آنان. از مردی بدگویی می‌کنند که ده خصلت برای اوست و هیچ کسی در آن ده خصلت با

۱۱۴. تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۵۹۳.

۱۱۵. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۷۷.

۱۱۶. العلیل المتناهیة، ص ۲۱۹.

۱۱۷. لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۳.

۱۱۸. همان.

۱۱۹. حاکم در المستدرک و ذهبی در تعلیقه آن به صحت حدیث گواهی داده‌اند (المستدرک علی الصحیحین مع

تعلیق ذهبی، ج ۳، ص ۱۴۳).

۱۲۰. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰.

۱۲۱. المستدرک علی الصحیحین مع تعلیق ذهبی، همان.

او شریک نیست.» سپس ابن عباس در خصلت هفتم به حدیث منزلت تصریح می‌کند. در نتیجه حدیث مورد ادعای قرطبی، علاوه بر ضعف در سند و اتهام به وضع، در مقام تعارض غیر قابل جمع با یک حدیث صحیح است.

#### ۴-۶. امتناع تحقق منازل هارونی در ابوبکر و عمر

هارون کسی است که از همان ابتدای رسالت موسی و پس از آن، همواره و بی‌استثناء پشتیبان و مایه شدّ از و شریک در امر او بوده است. اما ابوبکر کسی است که اخبار فریقین صراحتاً شایستگی انجام امور و وظایف پیامبر را از او سلب کرده‌اند. جریان قرائتِ نُه آیه از آیات سوره براءت، و عدم شایستگی وی برای انجام این کار<sup>۱۲۲</sup> به عنوان یکی از وظایف پیامبر به خوبی حاکی از آن است که وی فاصله فراوانی با منازل هارونی از جمله شراکت در امر دارد.

همچنین عمر، به عکس هارون که از ابتدا و همیشه یاور و وزیر موسی بوده؛- کسی است که در سال‌های ابتدایی رسالت پیامبر ﷺ نه تنها همراه پیامبر نبود، بلکه به گفته ذهبی<sup>۱۲۳</sup> ابن حبان<sup>۱۲۴</sup> در گروه مقابل مسلمانان بود.

اندیشمندان نامدار عامه چون ابن سعد (م ۲۳۰ ق)، ابن شیه (م ۲۶۱ ق)، ابن عساکر و ذهبی، ضمن نقل اخباری به اراده جدی عمر بر قتل رسول خدا و ضرب و شتم خواهر و شوهر خواهر خود به جرم مسلمان شدنشان، تصریح کرده‌اند.<sup>۱۲۵</sup> لذا چنین کسی که سابقه عداوت شدید با پیامبر و پیروان ایشان را دارد، نمی‌تواند به منزله هارونی باشد که شریک در امر، وزیر، و مایه شدّ از همیشه موسی بوده است. به عبارت دیگر، منازل هارونی در ابوبکر به سبب عزل لاحق، و در عمر به سبب عداوت سابق، اساساً امکان تحقق ندارد.

#### ۷. نتیجه

جزمیت پیشینی و قطع بر معنای مخالف حدیث منزلت، سبب شدت تا یکی از بزرگ‌ترین عالمان حدیث شناس سده هفتم هجری، به خطاهایی فاحش در ارزیابی و فهم این حدیث

۱۲۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۳؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۲۹؛ مسند الموصلی، ج ۱، ص ۱۰۰۹۹.

۱۲۳. تاریخ الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۱؛

۱۲۴. السیره النبویه، ج ۱، ص ۸۶.

۱۲۵. تاریخ الإسلام، ج ۱، ص ۱۷۵؛ تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۶۵۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۴؛ الطبقات الکبری،

ج ۳، ص ۲۶۷-۲۶۹.



درافتند. وی افزون بر بی‌اعتنایی به مراحل ضروری و مقدمات حیاتی شناخت یک حدیث، در فهم صحیح استدلال طرف مخالف نیز کوتاهی زیان‌آوری از خود بروز داد. خودداری از تشکیل خانواده حدیثی و پرهیز از احصای موارد صدور و طرق نقل خبر منزلت، دو وجه از مهم‌ترین وجوه راه‌های قرب به مقصود گوینده، یعنی قرائن متصل و شواهد منفصل را به طور کلی برای او مسدود ساخت. همین نکته سبب شد تا قرطبی در فهم الفاظ و ترکیبات خبر منزلت نیز با آسیبی جدی مواجه شود. بحث از یک منزلت، به جای منازل متعدد، و فروکاهیدن آن به یک استخلاف خفیف، و تخصیص آن به زمان حیات پیامبر، ریشه در ناتوانی او از کشف مواضع صدور حدیث و فهم دقیق الفاظ و ترکیبات حدیث دارد. اگر او خبر منزلت را منحصر به جریان تبوک نمی‌پنداشت، این امکان برای او فراهم بود تا فهم خود را از معنای این حدیث بهبود بخشد. اما او با بسته نگاه داشتن دیدگان خود بر انبوهی از مستندات حدیثی و تاریخی، یکی از مهم‌ترین فرصت‌های فهم این خبر را از دست داد و موفق نشد تا عبارتی ساده را که با الفاظ و ترکیباتی واضح صادر شده است، به درستی فهم کند. به هر روی قرطبی با ناکام ماندن از فهم متن حدیث، از درک مقصود آن نیز واماند و با چشم‌پوشی از تواتر، شهرت، صحت، و مواضع متعدد صدور حدیث منزلت، آن را با یک خبر واحد مفرد مطلق ضعیف مطرود موضوع، هم‌سان پنداشت، و در مقام تعارض، خبر منزلت را مرجوح تلقی نمود! آنچه که از قرطبی در *الجامع لأحكام القرآن* در باب حدیث منزلت و ارزیابی و فهم آن رخ داده است، نمونه‌ای صریح در نقش‌آفرینی ناصحیح و آسیب‌های خطیر باورهای کلامی در فقه الحدیث است.

#### کتاب‌نامه

- *احادیث واژگونه*، سید علی حسینی میلانی، قم: الحقایق، ۱۳۸۷ ش.
- *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، احمد بن علی طبرسی، تحقیق: محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
- *اخبار اصیبهان*، ابونعیم، أحمد بن عبدالله. تحقیق: حسن کسروی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۰ ق.
- *ارشاد القلوب*، حسن بن محمد الدیلمی، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ ق.
- *الارشاد*، محمد بن محمد مفید، تصحیح: مؤسسه آل‌البتیة، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

- الازهار المتناثرة في احاديث المتواترة، عبد الرحمن بن أبي بكر سيوطي، تحقيق: كمال الحوت، بيروت: دارالفكر، ١٤١٦ق.
- الإستيعاب، يوسف بن عبدالله اندلسي، تحقيق: علي محمد بجاوي، بيروت: دارالجيل، ١٤١٢ق.
- أسد الغابة في معرفة الصحابة، ابن الاثير، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩ق.
- الإفصاح، محمد بن محمد مفيد، قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
- الاقتصاد، محمد بن حسن طوسي، تهران: منشورات مكتبة جامع جهلستون، ١٤٠٠ق.
- الامالي، ابن سمعون، بيروت: دار البشائر الاسلامية، ١٤٢٣ق.
- الامالي، عبد الملك بن محمد ابن بشران، رياض: دارالوطن، ١٤١٨ق.
- الامالي، محمد بن حسن طوسي، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دارالثقافة، ١٤١٤ق.
- الأحاد والمثاني، ابن ابي عاصم، تحقيق: باسم فيصل، رياض: دارالراية، ١٤١١ق.
- بحر الفوائد، محمد بن أبي إسحاق كلاباذي، تحقيق: احمد فريد مزدي، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٠ق.
- البداية والنهاية، ابن كثير، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٧ق.
- بلاغت النساء، ابن طيفور، قم: الشريف الرضي، بي تا.
- تاريخ الإسلام، محمد بن احمد ذهبي، تحقيق: عمر عبدالسلام التدمري، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٤٠٧ق.
- تاريخ الخميس، حسين بن محمد بكرى، بيروت: دارالصادر، بي تا.
- التاريخ الكبير، محمد بن اسماعيل بخارى، تحقيق: الندوى، السيد هاشم، بيروت: دارالفكر، بي تا.
- تاريخ المدينة، ابن شبة، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، جده: بي تا، ١٣٩٩ق.
- تاريخ بغداد، خطيب البغدادي، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٧ق.
- تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ق.
- التاريخ، عمر بن مظفر بن وردى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٧ق.
- تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزي، قم: الشريف الرضي، ١٤١٨ق.
- تفسير القرآن العظيم، سليمان بن أحمد طبراني، اردن: دار الكتاب الثقافى، ٢٠٠٨م.
- التفسير، فرات كوفى، تحقيق: محمد كاظم، تهران: وزارة الإرشاد الإسلامى، ١٤١٠ق.
- التوحيد، محمد بن على بن بابويه، قم: جامعه مدرسين، ١٣٩٨ق.

- تهذيب التهذيب، ابن حجر احمد بن على عسقلانى. بيروت: دارالفكر، ١٤٠٤ق.
- تهذيب الكمال، يوسف مزى، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٦ق.
- الثاقب فى المناقب، ابن حمزه. تصحيح: نبيل علوان، قم: انصاريان، ١٤١٩ق.
- جامع الاخبار، عبد الرحمن بن أبى بكر سيوطى، ١٤٢٣ق.
- الجامع لأحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبى، تحقيق: هشام سمير البخارى، الرياض: دار عالم الكتب، ١٤٢٣ق.
- خصائص امير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائى، تحقيق: احمد ميرين البلوشى، كويت: مكتبة المعلا، ١٤٠٦ق.
- الدر المنثور فى طبقات ربات الخدور، زينب بنت على فؤاز، مصر: مطبعة الكبرى الاميرية، ١٣١٢ق.
- ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، أحمد بن عبد الله الطبرى، القاهرة: دارالكتب المصرية، ١٣٥٦ق.
- رياض التضره، احمد بن عبد الله طبرى، بيروت: دارالكتب العلمية، بى تا.
- سعد السعود للنفوس منضود، على بن موسى بن طاووس، قم: دار الذخائر، بى تا.
- سمط النجوم العوالى، عبد الملك بن حسين عصامى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٩ق.
- السنة، احمد بن عمرو بن ابى عاصم، تحقيق: ناصر الدين الالبانى، بيروت: المكتب الاسلامى، ١٤٠٠ق.
- السنن الكبرى، احمد بن شعيب نسائى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١١ق.
- السنن، ابن ماجه، تحقيق: محمد فواد عبد الباقي، بيروت: دارالفكر، بى تا.
- السنن، محمد بن عيسى ترمذى، مصر: مطبعة مصطفى البابى الحلبي، ١٣٩٥ق.
- السيرة النبوية، محمد بن حبان، بيروت: الكتب الثقافيه، ١٤١٧ق.
- شذرات الذهب، عبد الحى عكرى، تحقيق: عبد القادر الأرئوط، دمشق: دارالنشر، ١٤٠٦ق.
- شرح الأخبار، ابن حيون، نعمان بن محمد. تحقيق: حسينى جلالى، محمد حسين، قم: جامعه مدرسين، ١٤١٩ق.
- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، تحقيق: محمد ابراهيم، قم: مكتبة المرعشى، ١٤٠٤ق.
- شرف المصطفى، عبد الملك بن محمد خرکوشى، مکه: دارالبشائر الاسلامية، ١٤٢٤ق.
- الشريعة، محمد بن حسين اجرى، تحقيق: عبد الله بن عمر دميچى، رياض: دارالوطن، ١٤٢٠ق.

- شواهد التنزیل، عبیدالله بن عبدالله حسکانی، تهران: مجمع الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.
- صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
- صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، تحقیق: محمد فواد عبدالباقی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- صحیح وضعیف سنن ابن ماجه، محمد ناصرالدین البانی، بی نا، بی تا.
- صحیح وضعیف سنن الترمذی، محمد ناصرالدین البانی، بی نا، بی تا.
- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، تحقیق: احسان عباس، بیروت: دار صادر، ۱۹۶۸م.
- ظلال الجنة، محمد ناصرالدین البانی، بیروت: المكتبة الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.
- عقبات الانوار، میرحامد حسین کنتوری، تحقیق: غلامرضا بروجردی، قم: بروجردی، ۱۴۰۴ق.
- العسل المصفی، احمد بن محمد عاصمی، تصحیح: محمدباقر محمودی، قم: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، بی تا.
- العلل المتناهیة، عبدالرحمن بن علی بن جوزی، تحقیق: خلیل المیس، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۳ق.
- فتح الباری، ابن حجر احمد بن علی عسقلانی، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۷۹ق.
- فضائل الصحابة، احمد بن شعيب نسائی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۵ق.
- فضائل الصحابه، ابونعیم احمد بن عبدالله. تحقیق: عادل بن یوسف عزازی، الرياض: دار الوطن، ۱۴۱۹ق.
- فضائل الصحابه، احمد بن محمد بن حنبل، تحقیق: وصی الله محمد عباس، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۳ق.
- فضائل الصحابه، محمد حسن عبد الغفار، الكتاب مرقم آلیا: المكتبة الشاملة الحدیثة، دروس الصوتیة، موقع الشبكة الاسلامیة.
- الفهرست، احمد بن علی نجاشی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۶۵ش.
- الفهرست، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: عبدالعزیز طباطبائی، قم: مكتبة المحقق الطباطبائی، ۱۴۲۰ق.
- الكامل فی التاریخ، ابن الاثیر، علی بن محمد، تحقیق: عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۷ق.
- الكشف والبیان، الثعلبی، أحمد بن محمد. تحقیق: ابن عاشور، بیروت: دار احیاء التراث

العربي، ١٤٢٢ق.

- كفاية الطالب، محمد بن يوسف كنجي، تهران: دار احياء تراث اهل البيت عليه السلام، بي تا.
- كنز العمال، علي بن حسام الدين هندي، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٨٩م.
- كنز الفوائد، محمد بن علي كراجكي، تصحيح: نعمة، عبدالله، قم: دار الذخائر، ١٤١٠ق.
- لسان الميزان، ابن حجر احمد بن علي عسقلاني. بيروت: الأعلمي، ١٣٩٠ق.
- مباني كلامي اماميه در تفسير قرآن، علي راد، تهران: سخن، ١٣٩٠ش.
- مجمع الزوائد، علي بن ابي بكر هيثمي، بيروت: دار الفكر، ١٤١٢ق.
- المستدرک على الصحيحين مع تعليق ذهبي، محمد بن عبدالله حاكم، نيشابوري، تحقيق: مصطفى عبدالقادر، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١١ق.
- المسند، ابو يعلى أحمد بن علي. تحقيق: سليم أسد، الحسين، دمشق: دارالمأمون للتراث، ١٤٠٤ق.
- المسند، احمد بن علي موصلی، تحقيق: حسين سليم اسد، دمشق: دارالمأمون، ١٤٠٤ق.
- المسند، احمد بن محمد بن حنبل، قاهره: مؤسسه قرطبة، بي تا.
- المصنف، عبدالله بن محمد بن ابي شيبه، تحقيق: كمال يوسف، الرياض: مكتبة الرشد، ١٤٠٩ق.
- معاني الأخبار، محمد بن علي بن بابويه، تصحيح: علي اكبر غفاري، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٣ق.
- المعجم الاوسط، سليمان بن أحمد طبراني، تحقيق: طارق الحسيني، القاهرة: دارالحرمين، ١٤١٥ق.
- المعجم الصغير، سليمان بن أحمد طبراني، تحقيق: محمد شكور محمود، بيروت: المكتب الإسلامي، ١٤٠٥ق.
- المعجم الكبير، سليمان بن أحمد طبراني، تحقيق: حمدي ابن عبدالمجيد، القاهرة: كتبة ابن تيمية، بي تا.
- معرفة الثقات، احمد ابن عبدالله عجلي، تحقيق: عبدالعظيم بستوي، مدينه: مكتبة الدار، ط٥، ١٤٠٥ق.
- معرفة الصحابه، ابو نعيم أحمد بن عبدالله، تحقيق: عادل بن يوسف، الرياض: دارالوطن، ١٤١٩ق.
- المناقب، حمد بن موسى بن مردويه، تحقيق: عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين، قم:

دارالحدیث. ۱۴۲۴ق.

- المناقب، موفق بن احمد خوارزمی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا.
- ناگفته‌هایی از اسناد خطبه غدیر، محمد علی موحدی، قم: نشر معارف، ۱۳۹۳ش.
- نفحات الازهار، سید علی حسینی میلانی، قم: نشر آلاء، ۱۴۲۳ق.
- نگاهی به حدیث منزلت، سید علی حسینی میلانی، قم: الحقایق، ۱۳۸۷ش.
- نهج البلاغه، سید محمد رضی، تحقیق: صبحی صالح، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
- وفيات الأعیان، احمد بن محمد بن خلکان، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۳۶۴ش.
- هدایة القاری، عبدالفتاح بن عجمی مرصفی، المدینة المنورة: مكتبة طيبة، بی تا.
- ینابیع المودة، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، تحقیق: علی حسینی، قم: دارالاسوة، بی تا.
- «پیش فرض‌ها و مبانی کلامی در فهم و تفسیر آیات قرآن»، علی نصیری، اندیشه نوین دینی، بهار و تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴ و ۵.
- «تحلیل تحول آراء تفسیری مفسران با تکیه بر مولفه ایدئولوژی»، محمد فام و دیگران، کتاب قیم، بهار و تابستان ۹۶، ش ۱۶.
- «رهیافتی بر تأثیر باورهای کلامی بر ارزیابی سند و متن حدیث»، علی حسن بیگی، مجله پژوهش‌های قرآن و حدیث، سال ۴۹، پاییز و زمستان ۹۵، ش ۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی